عمده ترين درسهاي عاشورا؛ خشوع و تأثير پذيري

موضوع : عمده ترين درسهاي عاشورا؛ خشوع و تأثير پذيري

«من الحسين بن علي الي محمد بن علي و من قبله من بني هاشم أمَّا بَعْدُ فَکَأنَ الدُّنيا لَمْ تَکُنْ وَ کَأنَّ الآخرَۀ لَمْ تَزَل»[1]

مقدمه

بحث ما در اين جلسه در رابطه با درس ها و نکات و عبرت هاي عاشورا است. يکي از درس هاي مهمي که ما از عاشورا مي گيريم، بحث خشوع و تأثير پذيري است. اگر انسان از آيات قرآن، از کلام الهي و موعظه تأثير نپذيرد، فقط بشنود اما عمل نکند، اين خودش يک نوع گرفتاري است، يک نوع بيماري اخلاقي است.

اهميت امانتداري و خشوع

رسول گرامي اسلام به ابوذر غفاري فرمود: اباذر بعد از من دو چيز خيلي زود از ميان مردم رخت برمي بندد «أوّل شَيء يُرْفَعُ مِنْ هَذِهِ الأُمّۀِ»، اولين چيزي که از ميان اين امت خيلي زود رخت برمي بندد و به بوتة فراموشي سپرده مي شود : «اداءُ الأمانۀ وَالخُشوعُ»[2]؛ امانت داري است. و همين گونه هم شد، امانتي از اميرالمؤمنين بالاتر نبود؛ «السلامُ عَلَيْکَ يَا أمينَ اللهِ فِي أرْضِهِ» آن گونه با او برخورد شد، و ديگري خشوع و نصيحت پذيري بود، که در ميان جامعه کمرنگ شد.

موعظه ها و اتمام حجتهاي امام حسين عليه السلام در روز عاشورا

شما وقتي نوع برخورد امام حسين عليه السلام را در روز عاشورا با دشمن دنبال مي کنيد، مقاتل و تاريخ نويس ها مي نويسند آن حضرت تلاش زيادي در موعظه و تبيين مسائل و نصيحت به طرق گوناگون کرد؛ گاهي به معرفي شخص خودش پرداخت و گفت: من حسينم، فرزند زهرا هستم، جدم کيست، گاهي آنها را به وجدانشان ارجاع داد، فرمود : «إرجِعوا الي أنْفُسِکُم»[3]؛ به خودتان برگرديد. – ممکن است هر کسي از طريقي جذب شود، امام حسين عليه السلام همة راه ها را رفت- احتجاج کرد، فرمود: اباسعيد هنوز زنده است، سهل ساعدي هنوز زنده است، جابر بن عبدالله انصاري هنوز زنده است برويد از آن ها سئوال کنيد آيا پيغمبر پيشاني و سينة مرا مي بوسيد يا نه؟ مي فرمود: اين حسين، جان من است، نفس من است، سيد شباب اهل جنت است. آنها را به وجدانشان ارجاع داد. گاهي قرآن را مي آورد و مي فرمود: بين ما و شما اين کتاب حاکم باشد، بياييد اين آيات را به عنوان حَکَم قرار بدهيم، ببينيم آيا اين آيات ظلم را تأييد مي کنند يا مشي ما و روش ما را؟ گاهي مي آمد انتساب خودش را با پيغمبر گرامي اسلام مطرح مي کرد، و عمامة پيغمبر را به سر مي گذاشت، مي فرمود: شما ببينيد اين عمامة پيغمبر است، به عقيدة شما عمامة پيغمبر پيش من چه مي کند؟ گاهي شمشير دست مي گرفت و مي فرمود اين شمشير پيغمبر است، اين شمشير پيش من چه مي کند؟ نوشته اند گاهي بر مرکبي سوار مي شد و استناد به پيغمبر مي داد. گاهي مي آمد عاقبت کار را برايشان مطرح مي کرد و مي فرمود: اگر شما با من بجنگيد از مهلکين خواهيد بود، از بين خواهيد رفت و آتش در انتظار شماست. براي موعظه از همة شيو ها و روش ها، استفاده کرد.

آثار موعظه و پند پذيري

اما چرا تأثير نمي پذيرفتند؟ خود حضرت گاهي مي فرمود: اين شکم هاي شما از حرام پر شده، لذا نصيحت نمي پذيريد. مي فرمود: شما بندة دنيا هستيد به همين دليل نصيحت نمي پذيريد. مي فرمود: شما مطيع شيطانيد، که نصيحت نمي پذيريد. پيغمبر گرامي اسلام بارها مي فرمود: مردم! اين قلب هاي شما مثل آهن مي ماند، چگونه گاهي آهن زنگ مي زند، سمبادة آهن معلوم است يک ضد زنگي است، به هر حال شيء خاصي است که اين زنگ و اين زنگار را از بين مي برد. قرآن هم مي فرمايد : «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم»،[4]- رَين به معناي زنگار است- يا رسول الله! اگر اين قلب ها زنگ مي زند و زنگار مي گيرد، چه کنيم که اين قلب جلا پيدا کند؟ چون قرآن مي فرمايد : «يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُون إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيم»[5] ؛ قلب سالم و بي زنگار و بدون قساوت بايد وارد صحراي محشر شود. پيغمبر خدا فرمود: خداوند به صورت اعمال شما کاري ندارد، به قلوب شما، نيت هاي شما و انگيزه هاي شما کار دارد. يا رسول الله! چه کنيم که اين قلب ها زنگار نگيرد، و اين قلب ها قساوت نگيرد، فرمود: سه چيز يعني تلاوت قرآن، موعظه و ياد مرگ زنگار را از قلب هاي شما مي برد.

جايگاه موعظه در نزد اهل بيت عليهم السلام

لذا خود پيغمبر با آن عظمت و جايگاه گاهي به جبرئيل مي فرمود : عِظْني؛ مرا موعظه کن. – يا رسول الله! من شما را موعظه کنم؟ قنبر شاگرد اميرالمؤمنين علیه السلام است، به مراتب پايين تر از او است گاهي اميرالمؤمنين علیه السلام به او مي فرمود: «عِظْني»- آقا، من براي شما چه بگويم؟ مي فرمود: در شنيدن اثري است که در گفتن و در خواندن نيست. پيغمبر خدا گاهي به عبدالله بن مسعود مي فرمود: تو قرآن بخوان تا من گوش کنم. يا رسول الله شما حافظ قرآن هستيد، قرآن بر شما نازل شده، قلب شما ظرف قرآن است، پيغمبر مي فرمود: بله، اما بخوان، چون در شنيدن اثر زيادي است.[6] پس يکي از درس هاي مهم عاشورا درس خشوع و تأثيرپذيري است، اين که انسان از حوادث پيرامون خودش، از وقايع و اتفاقات و موعظه اثر بپذيرد. شما نگاه کنيد حر اثر پذيرفت، سعد و ابوالحتوف اثر پذيرفتند؛ اما عبيدالله حر جوفي اثر نپذيرفت. لذا معناي خشوع و تأثيرپذيري اين است که انسان از آنچه که پيرامون خودش هست و از موعظه و آيات قرآن تأثير بپذيرد.

ويژگي قلبهاي قسي

قرآن مجيد مي فرمايد : «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»[7]؛ واي بر آن قلبي که قساوت بگيرد. قلب قسي تأثير مي پذيرد، قلب قسي اشک ندارد، قلب قسي نگاهش به اطرافش بدبينانه است.

عبدالملک مروان به مکه آمده بود و مي خواست طواف کند، حال نداشت، مي خواست نماز بخواند حال نداشت، هر چه کرد ديد هيچ حالي براي نماز طواف ندارد، دنبال شخصي به نام ابوحازم فرستاد، وقتي آمد به او گفت: من حال گناه و معصيت دارم، اگر حجاج به من بگويد صد نفر دويست نفر آدم کشتم ناراحت نمي شوم و برايم عادي است، اما نمي دانم چرا براي طواف و نماز حال ندارم، اصلاً از اين اعمال خوشم نمي آيد. گفت: اگر چيزي به تو بگويم ناراحت نمي شوي؟ گفت: نه بگو. گفت: عبدالملک، قلب انسان يک سري بيماري هايي دارد- قلب مثل جسم است، گاهي مي گويند فلان مشکل براي قلب پيدا شد، فلان مشکل براي مغز پيدا شد، فلان قسمت بدن از کار ايستاد، کم کم همة علائم حياتي قطع شد و آقا از دنيا رفت- گفت: عبدالملک قلب و روح انسان هم اين گونه است.

مراحل مرگ قلب و وجدان

قرآن يک سري بيماري هايي را براي روح بيان مي کند،- بعضي اوقات مي گويد قلب، قساوت مي گيرد، بعضي اوقات مي گويد زنگار مي گيرد، بعضي اوقات مي گويد: «خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهم»[8]؛ قلب مختوم مي شود بعضي اوقات مي گويد قلب قفل مي خورد، بعضي اوقات مي گويد «طَبَعَ اللهُ»[9]؛ مهر مي خورد، همين گونه مي شمارد تا اين که مي گويد بعضي ها روحشان مي ميرد و مردة متحرک مي شوند. حالا شما دنيا را هم دور بزنيد بخواهيد ابوجهل را نصحيت کنيد زير بار نمي رود. اگر بخواهيد شمر را نصيحت کنيد زير بار نمي رود.

سخنان زهير با شمر در روز تاسوعا

روز تاسوعا شمر به عمر سعد گفت: امروز کار را تمام کن. عصر روز نهم زهير مقابل شمر آمد و صدا زد: «شمر انَّما أنتَ البَهيمۀ»؛ اصلا تو انسان نيستي، حيف است که اسم انسان بر تو بگذارند، تو يک چهار پايي، تو يک حيوان هستي. شمر گفت: زهير، تو که در خط امام حسين علیه السلام نبودي، تو عثماني مذهب بودي، چه شده حالا آمده اي از پسر فاطمه علیها السلام دفاع مي کني؟ گفت: من قبول دارم، من منکر گذشته ام نيستم، اول در خط امام حسين علیه السلام نبودم و نمي خواستم بيايم؛ اما در اثر تأثيرپذيري از يک موعظه اين جا هستم- همسرش به او گفت: برو پسر فاطمه را تنها نگذار، آمد به پسر فاطمه پيوست و امشب از آن کساني است که به امام حسين علیه السلام عرض کرد: اگر مرا قطعه قطعه کنند اگر هفتاد مرتبه بميرم و زنده شوم دست از شما برنمي دارم. - شمر، تو يک بهيمه هستي، من قبول دارم در مسير نبودم، اما برگشتم، تو چرا نصيحت نمي پذيري؟ امام حسين علیه السلام فرمود: زهير برگرد، فايده ندارد اين ها قلب هايشان مرده و تأثير پذير نيست. ابوحازم به عبدالملک مروان گفت: مي داني چرا حال طواف نداري؟ مي داني چرا حال دعا نداري؟ مي داني چرا کسالت داري؟ چون قلب تو مرده، تو يک ميّت متحرکي.

خطر لذت بردن از گناه

برادران عزيز، امان از آن زماني که انسان به اين جا برسد که از ارتکاب گناه لذت ببرد، خيلي خطرناک است. يک وقت آدم گناه مي کند بعد از آن ناراحت است - جواني پيش من آمد و گفت: آقا، چند سؤال دارم، گاهي فلان خطا را مي کنم مثلا بعضي اوقات نمازم را نمي خوانم ولي بعد از آن ناراحتم، از هر صحنة گناهي که بلند مي شوم خودم را سرزنش مي کنم، هر روز که نماز نمي خوانم احساس مي کنم آن روز، روز تاريکي است، همين طور چند ين مورد را شمرد. گفتم: همين خوب است، اين نقطة مثبت تو است در همين مورد اميرالمؤمنين علیه السلام فرمود: «إذا صُنْعَ إلَيْکَ مَعْرُوفُ فَانْشُرهُ»[10]؛ نقاط مثبت را بگيريد و منتشر کنيد. همين که پيش من آمده اي و سئوال مي کني نکتة مثبت است. گاهي در زندگي انسان همة روزنه ها بسته نمي شود، امان از آن زماني که انسان گناه کند و بعد خوشحال شود و تلخي گناه را احساس نکندك امام سجاد علیه السلام فرمود: «إيّاکَ وَ الابتِهاجَ بِالذَنبِ فَإنَّ الابْتِهاجَ بِهِ أعْظَمُ مِنْ رُکُوبِهِ»[11]؛ بپرهيز از شادي بر گناه، از توجيه گناه، زيرا خوشحالي بر گناه بدتر از ارتکابش است.

خشوع ؛ ويژگي انسان باتقوا

امان از آن زمان که انسان شيريني و حلاوت عبادت را احساس نکند، نماز و دعا برايش سنگين باشد، ارتباط با خدا برايش سنگين باشد لذا خشوع و تأثيرپذيري از موعظه يکي از ويژگي هاي انسان هاي باتقواست. فضيل يک آيه شنيد: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»[12] اي گنه کارها، وقت آن نرسيده که دست برداريد و خاشع شويد؟ خدايا وقتش رسيده، آمد و عوض شد، تغيير کرد. مطعم ابن جبير به مدينه آمده بود تا اسير خودش را ببرد، پيغمبر داشت آيات سورة مبارکة طور را مي خواند، همين که آيات را شنيد، گفت: يا رسول الله، چقدر اين ها زيباست. عوض شد، آمد مسلمان شد و با اسلام برگشت. نمونه هاي فراواني از اين موارد داريم.

هدايت تروريست به دست پيامبر

در اين جا يک جريان تاريخي را خدمتتان عرض کنم و بعد علامت هاي قلب خاشع را بگويم. رسول گرامي اسلام حضرت محمد صلی الله عليه و آله به مدينه آمدند، جنگ بدر واقع شد، عده اي از مشرکين در اين جنگ کشته شدند، مکه عزادار اين کشته هاست، ابوسفيان در پي انتقام اين قضيه است، شخصي به نام «وهب بن عمير» مي گويد: وارد مسجد الحرام شدم، ديدم شخصي نشسته و سرش را پايين انداخته و ناراحت و اندوهناک اشعاري را با خودش زمزمه مي کند، خيلي ناراحت است جلو رفتم، ديدم صفوان بن اميّه است، از سران مشرکين. گفتم: صفوان، چه شده؟ خيلي ناراحتي! گفت: ناراحتي از اين بالاتر که اين شخص، يعني پيغمبر در ميان ما زندگي مي کرد، هيچ جايگاه و پايگاه حکومتي نداشت، از ميان ما برخاست، خواستيم او را ترور کنيم اما او به مدينه رفت، آنجا ياور پيدا کرد، حالا بين ما جنگ پيش آمد و ما شکست خورديم. اگر کسي پيدا مي شد که پيغمبر را ترور مي کرد، من حاضر بودم هر اندازه پول و امکانات بخواهد در اختيارش بگذارم. گفت: صفوان، پاي حرفت هستي؟ من مي روم پيامبر را ترور مي کنم، پسرم هم آنجا اسير است او را آزاد مي کنم. برق در چشم هاي صفوان جهيد. گفت: بله، من خرج تو را مي دهم شمشير و امکانات هر چه بخواهي به تو مي دهم، زن و بچة تو را بهتر از زن و بچة خودم تأمين مي کنم. گفت: قرض هم دارم. گفت، قرض هايت را هم مي دهم تو برو اين ترور را انجام بده، شمشير خريداري شد، شمشير را مسموم کرد و به طرف مدينه آمد.

وقتي به مدينه رسيد، سئوال کرد رسول گرامي اسلام کجاست؟ گفتند: با او چه کار داري؟ گفت: پسرم اسير است مي خواهم با پيغمبر مذاکره کنم. گفتند: در مسجد است. بعد از نماز صبح به مسجد آمد، رسول خدا نشسته بود و اطراف پيغمبر ياران و اصحابش بودند. رسول خدا نگاهي به چشمان وهب بن عمير کرد و فرمود: از کجا مي آيي؟ گفت: از مکه. براي چه آمده اي؟ گفت: فرزندم اسير است اگر شما اجازه بدهيد، فديه بدهم آزادش کنم. فرمود: اين شمشير را چرا بسته اي؟ جا خورد، گفت: مسيري که آمدم خطرناک بود، بالاخره حوادث هست. فرمود: چرا مسمومش کردي؟ چرا زهرآلودش کردي؟ عجب، پيغمبر خدا غيب هم مي داند - پيغمبر خدا از حوادثي که در مکان و زمان ديگري اتفاق افتاده اطلاع دارد، اين از ويژگي هاي معصوم است، اين از ويژگي هاي رسول خداست – اول خواست انکار کند حضرت فرمود: انکار نکن، تو و صفوان کنار حجر اسماعيل بوديد که او قرضت را تقبل کرد، خرج زن و بچه ات را تقبل کرد، قرار شد اين جا بيايي و من را ترور کني، اين طور نيست؟ گفت: بله، يا رسول الله، مثل اين که شما نفر سوم ما بودي، ما دو به دو اين گفت و گو را کرديم. بلافاصله شمشير را دور انداخت و دست و پاي پيامبر را بوسيد، شهادتين را گفت و مسلمان شد. پيغمبر هم گفت پسرش را بياوريد. پسر هم مسلمان شد. اين کادر سازي است و اين هنر است. بلافاصله اين دو مسلمان به طرف مکه حرکت کردند، صفوان منتظر است آنها خبر ترور پيامبر را برايش بياورند. آنها وارد مکه شدند، صفوان به آنها گفت: چه شد؟ من تا حالا کلي خرج کردم قرض هايت را دادم، خرج زن و بچه ات را دادم. گفتند: آقا ما رفتيم مسلمان شديم. گفت: عجب، من شما را براي کشتن پيغمبر فرستادم، رفتيد مريد شديد؟ گفتند: بله، صفوان تو هم اشتباه مي کني. او قهر کرد و رابطه اش را با آنها قطع کرد، سال ها گذشت، وقتي پيغمبر خدا مکه را فتح کرد، همه را بخشيد جز ده نفر، فرمود: من اين ده نفر را نمي بخشم. – البته بعداً هم حوادثي پيش آمد و پيغمبر بسياري از آنها را هم بخشيد. يکي از آنها همين صفوان است. – فرمود: او نقشة ترور مرا ريخته بود، بايد محاکمه شود.

دقت در انتخاب رفيق

رفيق خوب چقدر خوب است، دوست خوب چقدر اثر دارد. جوان ها، دوست خوب انتخاب کنيد. با هر کسي طرح دوستي نريزيد، وهب بن عمير آمد پيش صفوان گفت: اگر من بروم پيش پيغمبر و واسطه شوم قبول مي کني مسلمان شوي؟ نصيحتش کرد، گفت: سال ها قبل تو نقشة ترور پيغمبر را کشيدي، او نيز تو را مهدور الدم اعلام کرد، ولي من مي روم و واسطة تو مي شوم. نزد رسول خدا آمد و گفت: يا رسول الله، رفيقم بيايد با شما گفت و گو کند؟ فرمود: بيايد. حضرت عمامة مبارکش را از سر برداشت، فرمود: اين را به او بدهيد که روي دستانش بگيرد تا مردم با او کاري نداشته باشند؛ چون حکم او اعلام شده بود، ممکن بود قبل از اين که خدمت پيغمبر برسد، او را ترور کنند و بکشند. عمامة پيغمبر روي دستش بود که بر پيغمبر وارد شد. گفت: يا رسول الله، نيامده ام مسلمان شوم، آمده ام تحقيق کنم. يا رسول الله، دو ماه به من فرصت بدهيد. فرمود: چهار ماه به تو فرصت مي دهيم تا تحقيق کني هر چقدر دلت مي خواهد برو تحقيق کن.

اهميت علم و تحقيق در اسلام

آخر سورة يوسف را نگاه کنيد: «قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي»؛ پيغمبر، به مردم بگو راه ما راه روشن است، «أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ»[13]؛ دين ابهام ندارد، در دين جهل نيست، دين آشکار است. بيش از 77 مرتبه کلمة علم در قرآن آمده؛ آغاز وحي با واژة علم است: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَم. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَم».[14] مرحوم شهيد ثاني مي گويد روايات علم آموزي و تحريک بر علم و ثواب بر علم کمرشکن است، آن قدر زياد هستند که غيرقابل شمارش هستند. مدتي گذشت تا اين که جنگ حنين شروع شد، آن موقع صفوان آمد و مسلمان شد. شما ببينيد اين شخص تأثير پذيرفت، او با هفت هشت سال فاصله تأثير پذيرفت. خوب است قلب انسان تأثير پذير باشد.

علائم انسان هاي خاشع

از پيغمبر خدا سئوال کردند: آقا، علامت قلب خاشع چيست؟ فرمود: «عَلَامَۀُ الخَاشِعِ فَأرْبَعَهُ»؛ علامت قلب خاشع و تأثيرپذير و قلبي که قساوت ندارد چهار چيز است :

1- مراقبت

«مُراقِبَۀُ اللهِ فِي السِّرِّ وَ العَلَانيَۀ»؛ مراقبت بر خداوند دارد؛ يعني همه جا خدا را ناظر مي بيند، چه مخفي چه آشکار. اين امر بايد در زندگي من و شما تحقق پيدا کند. يکي از اساتيد ما نقل مي کرد، مي گفت: هر وقت خدمت علامه طباطبايي رضوان الله تعالي عليه مي رسيديم از ايشان تقاضاي نصيحت مي کرديم، ايشان اين آيه را مي خواند: «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَي»[15]؛ انسان، خدا تو را مي بيند. اگر اين موضوع در زندگي انسان هر چند کم تحقق داشته باشد به همان ميزان خشوع مي آورد، و به همان ميزان آسيب پذيري در مقابل گناه را کاهش مي دهد. اين ويژگي در زندگي افرادي که در کربلا بودند، نبود. سپاهيان ابن زياد، خدا را ناظر نمي ديدند که اين گونه به فرزند پيغمبر خدا برخورد کردند.

صفت مراقبه الله در شهداي کربلا

شما حوادث امشب را مطالعه بکنيد، سيد بن طاووس مي گويد هر کس از دور اين خيمه ها رد مي شد «لَهُمْ دَوِيٌّ کَدَويِّ النَّحل»؛ از آن ها مثل کندوي زنبور عسل صداي مناجات مي آمد، امشب از داخل خيمه ها صداي گريه مي آمد.[16] چرا امروز عباس علیه السلام را فرستاد تا اجازه بگيرد؟ براي چه امام حسين علیه السلام اجازه گرفت؟ وقتي اباالفضل علیه السلام آمد، حضرت فرمود: «بنفسي انت»؛ حسين به قربان تو، برادر به قربانت- ببينيد مقام عباس علیه السلام را که امام به او مي گويد: «بنفسي انت»- برادر، برو سوار شو امشب را از آنها مهلت بگير، به آنها بگو حسين علیه السلام مي گويد: «أنّي کُنتُ قَدْ أُحِبُّ الصَّلاۀَ لَهُ وَ تِلاوَۀَ کِتابِهِ وَ کَثْرَۀَ الدُّعاءِ وَ الاستغفارِ».[17] امشب را مي خواهم براي نماز، دعا و استغفار. حسيني که خود تجسم دعاست، شما دعاي عرفه آن حضرت را ببينيد، نمازهاي طولاني او را ببينيد، وقتي امام سجاد علیه السلام بدن مبارکش را ميان قبر مي گذاشت بعضي ها گفتند: يابن رسول الله، اين زخم هايي که بر بدن پدرت هست، همه اين ها جديد نيست، بعضي هايش قديمي است! يعضي از اين زخم ها و خراش ها، حکايت از جريان هاي قبل از کربلا دارد! فرمود: همين طور است، اين ها جاي انبان هايي است که پدرم به دوش مي کشيد، و به خانة فقرا، و مستمندان مي برد.[18] اين شخصيت با اين همه تلاش، مي گويد امشب را اجازه بگيريد تا نماز و دعا بخوانم چه روحياتي! «مراقبۀ الله»، اگر خدا را ناظر و حاضر ببينيد، ضريب ارتکاب گناه پايين مي آيد، خواه کسي بفهمد يا نفهمد. به خدا قسم، گناه تلخ است، گناه مرارت دارد، گناه افسردگي دارد، ممکن است الآن اين فيلم، سي دي، عکس و اين صحنة گناه براي فرد لذت آني بياورد اما همان هم آخرش به بن بست مي رسد و به اين نتيجه مي رسد که اين ها راه لذت و راه سرور نيست. امام سجاد ع مي فرمايد: «أستَغفِرُکَ .... مِنْ کُلَّ سُرُورٍ بِغَيرِ قُربِک»[19]؛ خدايا هر شادي و سرور که در آن قرب تو نباشد من آن را نمي خواهم. سرور و شادي اي براي من ارزش دارد که تو راضي باشي، لذا فرمود: اولين علامت قلب خاشع مراقبت است که خدا ناظر است.

2- انديشه در قيامت

پيامبر فرمود: «التَّفَکُّرُ لِيومِ القيامۀ»؛ انديشه در قيامت يعني چه؟ آيا يعني اين که پاهايمان را دراز کنيم و بگوييم منتظر مرگيم و از خانه هم بيرون نرويم؟ خير، به اين معنا نيست. کسي نزد پيغمبر آمد و گفت: يا رسول الله، چه کنم که با شهدا محشور شوم؟ «هَل يُحْشَرُ مَعَ الشُهِداءِ أحَدٌ؟»؛ آيا مي شود کاري کنم که با شهدا محشور شوم؟ «قالَ نَعَمْ مَنْ يَذْکُرُ الْمَوْتَ بَيْنَ اليَومِ وَاللَّيلَۀِ عِشرينَ مَرَّۀ»[20]؛ فرمود بله، هر کس در شبانه روز بيست مرتبه به ياد مرگ بيفتد با شهدا محشور خواهد شد. ياد مرگي که پيامبر فرمود: «أفْضَلُ التَّفَکُّرِ ذِکْرُ المَوْت»[21]؛ بالاترين تفکر است.

معناي ياد مرگ

ياد مرگ يعني چه؟ يعني انسان فرايض و واجباتش را خوب انجام بدهد؛ يعني انسان گناه را کنار بگذارد؛ يعني انسان در صحنه اي که معصيت پيش مي آيد با ياد قيامت خودش را کنار بکشد، اين معناي ياد مرگ است. اگر شما ياد امتحان بوديد آيا شب امتحان مي خوابيد؟ اگر شما ياد کنکور بوديد آيا درس نمي خوانديد؟ اگر شما فردا آزمون رانندگي داشتيد و به يادش بوديد آيا تمرين نمي کرديد؟ معناي آمادگي و تفکر در قيامت که تمام ائمة ما به مناسبت هاي مختلف نسبت به اين قضيه يادآوري مي کردند، اين است. امام سجاد عليه السلام، اميرالمؤمنين عليه السلام بعد از هر نماز عشاء رو به جمعيت مي کرد و مي فرمود: «تَجَهَّزوا رَحِمَکُمُ الله»[22]؛ به ياد مرگ باشيد، خداوند رحمت کند شما را. لذا فرمود: دومين نشانة قلب خاضع تفکر است.

3- گفت و گو با خداوند

سومين نشانة قلب خاشع «المناجات لله»، گفت و گوي با خدا است. اين که انسان در گوشه اي بنشيند و دعاهايي که در مفاتيح است بخواند، اگر هم کسي بخواهد خودش با زبان خودش با خدا صحبت کند اين هم يک نوع گفت و گو است. اگر شما يک حادثه را دو بار براي بهترين دوستت تعريف کني براي بار سوم که بخواهي تعريف کني مي گويد اين تکراري است، چند بار اين را گفتي. اما خداوند مي گويد من گريه را دوست دارم، اصرار را دوست دارم.

4- احسان به ديگران

نشانة چهارم فرمود: «و َرُکُوبُ الجَميل»[23]؛ نيکويي کردن. آدمي که خاشع است ضرر او به ديگران نمي رسد، حتي اگر ديگران در حق او بدي کنند او خوبي مي کند و دستور قرآن هم همين است: «وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[24]؛ اگر ديگران هم بدي کردند باز هم تو خوبي و احسان کن.

نتيجه و خلاصه بحث

قلب خاشع چهار نشانه دارد: مراقبت، تفکر، ياد مرگ، و معاد، و احسان به ديگران. گفته شد يکي از درس هايي که از عاشورا مي گيريم، درس خشوع و تأثيرپذيري است، اين که انسان بتواند از موعظه و نصيحت اثر بپذيرد. در اشک چشم در حلاوت عبادت، در تلخي معصيت، اين خشوع خودش را نشان مي دهد. قلب خاشع اشک دارد، قلب خاشع از موعظه تحت تأثير واقع مي شود، قلب خاشع در نماز حضور قلب دارد، قلب خاشع از مرارت معصيت مي گريزد، قلب خاشع سخنان معصومين و قرآن را که مي شنود، بر او اثر مي گذارد و موعظه را مي پذيرد. در مقابل، قلب قسي هيچ کدام از اين تأثيرپذيري ها را ندارد.

خدايا به عظمت اباالفضل العباس و برادرش حضرت اباعبدالله عليه السلام قسمت مي دهيم به همة ما قلب خاشع عنايت بفرما.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]. بحارالانوار، ج 45، ص 87؛ کامل الزيارات، ص 75.

[2]. بحارالانوار، ج 74، ص 80؛ اعلام الدين، ص 192؛ مکارم الاخلاق، ص 461.

[3]. الارشاد، ج 2، ص 97؛ کشف الغمۀ، ج 2، ص 55؛ مثير الاحزان، ص 51.

[4]. مطففين، 14.

[5]. شعراء، 88- 89.

[6]. داستان راستان، داستان 63 به نقل از کحل البصر محدث قمي، ص 79.

[7]. زمر، 22.

[8]. بقره، 7.

[9]. نساء، 155.

[10]. مستدرک، ج 16، ص 362؛ شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحکم، ج 3، ص 116.

[11]. بحارالانوار، ج 75، ص 159؛ کشف الغمۀ، ج 2، ص 108.

[12]. حديد، 16.

[13]. يوسف، 108.

[14]. علق، 3- 4.

[15]. علق، 14.

[16]. بحارالانوار، ج 44، ص 394؛ اللهوف، ص 91.

[17]. بحارالانوار، ج 44، ص 391.

[18]. هزار و يک حکايت اخلاقي، ص 469.

[19]. بحارالانوار، ج 91، ص 151؛ منهاج النجاح في ترجمه مفتاح الفلاح، ص 44.

[20]. مستدرک، ج 2، ص 104؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 268.

[21]. أفضل الزُهدِ فِي الدّنيا ذِکرُ المَوْتِ وَ أفْضَلْ العِبادَۀ ذِکْرُ المَوْت وَ أفضَلُ التّفکرِ ذِکْرُ المَوْت فَمَن أثقلَهُ ذِکْرُ المَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوضَۀً مِنْ رياضِ الجَنّۀِ (مستدرک، ج 2، ص 104؛ بحارالانوار، ج 6، ص 137؛ جامع الاخبار، ص 165.

[22]. بحارالانوار، ج 68، ص 172؛ مشکاۀ الانوار، ص 304؛ نهج البلاغه، خطبه 204.

[23]. بحارالانوار، ج 1، ص 120؛ تحف العقول، ص 20؛ الحياۀ با ترجمه احمد آرام، ج 2، ص 509.

[24]. فصلت، 34.